

**Mentored Persian Dictation Exercise 20**  
**Five College Center for the Study of World Languages**  
**New Exercises – August 2011**

در بازار تبریز بودم. بعد از ظهر بود. خیلی خسته و گرسنه بودم. پول کمی داشتم. نزدیک مغازه ی شیرینی فروشی رسیدم. دو شیرینی بزرگ می خواستم، ولی شیرینی ها خیلی گران بود. شیرینی ها را بسیار دوست داشتم. دو شیرینی برداشتم. مغازه دار گفت: "پولت کم است." گفتم دیگر پول ندارم. من شیرینی ها را خورده بودم. مرد شیرینی فروش گفت: "تو شیرینی ها را خورده ای، من کاری نمی توانم بکنم." به او گفتم: "بعد پول تو را خواهم داد." چند روز بعد، پول او را دادم.

I was in Tabriz Bazaar. It was in the afternoon. I was tired and hungry. I had a little money. I reached close to the pastry store. I wanted to big pastry, but they were very expensive. I liked the pastries a lot. I took to pastries. The shopkeeper told me "your money is not enough." I said that I do not have money any more. I had already eaten the pastries. The shopkeeper said "you have eaten the pastries and I cannot do anything. I told him 'I will give you your money later. I gave him his money some days later.